

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

جلسه ۱۵۵ (سه شنبه ۱۳۹۹/۱۰/۱۶)

کلام در این بود که حالا خيار غبن اگر فوری باشد، فوریت عقلیه هست؟ یا فوریت عرفیه هست؟ یا اعم از فوریت عرفیه؟ تراخی هم نیست.

اگر دلیل لاضرر باشد مرحوم شیخ ره اشکال کرد که بیشتر از فوریت عقلیه را نمی توانیم بگوییم. ان قلت: استصحاب می کنیم.

قلت: موضوع باقی نیست چون موضوع آنی است که "المغبون العاجز عن تدارك الضرر" اما کسی که متمکن بوده، در آن دوم این متمکن بوده و وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه نیست.

بعضی ها اشکال کرده اند و گفته اند نمی شود که ما بگوییم فوریت عقلیه چون فوریت عقلیه، حرج بر مغبون است. ای مغبون! اگر صحبت می کنی، زود کلامت را قطع کن! وقتی که حرج بر مغبون شد، لاجرح این لزوم را بر می دارد.

به این حرف دو اشکال وارد است. یک اشکالی مرحوم آقای ایروانی ره کرده که ایشان فرموده اینجا تکلیفی که بر مغبون نیست تا شما بگویید حرجی است. مغبون دلش بخواهد فسخ می کند و دلش نخواهد فسخ نمی کند. حرجی نیست. الزامی نیست بر مغبون تا بگویید حرجی است. در ما نحن فیه پس لاجرح جاری نمی شود. این یک اشکال.

یک اشکال دیگر هم که ما عرض می کنیم، لاجرح در ما نحن فیه، حرج بر آن غابن می شود چون غابن می گوید من باید بایستم تا بینم این چه وقت می خواهد فسخ کند. یا آنهایی که لاجرح را امتنانی می دانند، این خلاف امتنان بر غابن است.

ممکن است بگویید غابن از خدا می خواهد.

خوب اگر غبن از خدا خواسته باشد، اقاله می کند. این که دلش می خواهد فسخ کند. آن هم که از خدا می خواهد. پس اقاله می کنند. پس وقتی به مشکل می خوریم که غبن نخواهد و حاضر نباشد.

بعضی ها این فرمایش مرحوم شیخ ره را اشکال کرده اند که شیخ ره فرمود در صورتی که جهل به حکم داشته باشد مثل جهل به موضوع، معذور است. اشکال کرده اند که لاضرر می فرماید من حکم ضرری جعل نکردم. حالا تو تمکن داری از این که تدارک ضرر کنی یا نه؟ من که در لاضرر نگفتم که هر کس که ضرر کرد، من ضررش را تدارک می کنم. شارع فرموده حکم ضرری ندارد. خوب وقتی که فی علم الله این الزام برداشته شد و این عقد جائز بود، حکم ضرری ندارد. منتها شما در وقتی که جائز بوده، نتوانستی تدارک ضرر کنی. خوب نتوانستی تدارک ضرر کنی، من چه کار کنم؟ خوب چطور که شما می گوید ظهور غبن، شرط خیار نیست. غبن واقعی شرط خیار است. اینطور که شما می گوید باید ظهور غبن شرط خیار باشد. این اشکال را به مرحوم شیخ ره کرده اند. ولی به عقل قاصر ما این اشکال به شیخ ره وارد نیست چون اگر شارع، در وقتی که این غافل از غبن است، حکم غبن را نمی داند که خیار دارد یا غافل از موضوع است، لزوم را بردارد، بعد که عالم شد، بگوید نه دیگر، خیار تمام شد، در این صورت به شارع نسبت می دهند که حکم ضرری جعل کردی. چرا؟ اگر بگوید می خواستی فسخ کنی، می گوید من که اصلاً حواسم نبوده. این لاضرر برای این است که بفرماید من ضرری به شما نمی زنم. خوب اینجا او ضرر زده و الا اگر اینطور باشد، بیع هم به اختیار خودش بوده و می فرماید من که ضرر نزد، می خواست بیع نکند. می خواستی مالت را نفروشی. نه، عرفاً اینجا صدق ضرر می کند. لذا جهل به معنای غفلت، فائده ندارد و اگر لاضرر بخواهد گره گشا باشد، باید در حال علم، خیار داشته باشد و جهل معذور باشد. منتها حرف اساسی این است که اصلاً لاضرر مثبت خیار نیست. این خیار به شرط ارتکازی است منتها ما یک اشکالی بر آقای خوئی ره و بر آنهایی که خیار غبن را به شرط ارتکازی می دانند به آن معنایی که آنها تصور می کنند، که مراد شما از این شرط ارتکازی چیست؟ کسی که غافل

است، اصلاً نمی‌داند که مغبون خيار دارد، یعنی چه که شرط ارتكازی دارد؟ اگر مقصود از شرط ارتكازی این است که این شخص هم شرط ارتكازی دارد؟ خوب این که غافل است. اگر مقصود از شرط ارتكازی آنی است که ما عرض می‌کنیم، یعنی نوع مردم در سیره عقلا و در واقع خيار غبن، به نظر من حرف اشتباهی است که کسی بگوید بر می‌گردد به شرط ارتكازی. خيار غبن به سیره عقلاست. شرط ارتكازی نیست. بله اگر مقصود شما از شرط ارتكازی آن معنایی که عرض کردیم باشد اشکال ندارد ولی آن به درد نمی‌خورد. بنابراین کسی که غافل از حکم شرعی است، باید بینیم عقلا برای این شخص چقدر خيار قائل هستند؟ اگر انسان بخواهد خط کش را مو به مو بگذارد، ممکن است در این سیره خدشه کند و بگوید کجا در زمان امام علیه السلام یک سیره ای بوده که شخصی که غافل است و جهل مرکب به خيار و حکم شرعی دارد، معامله کرده و بعد از آن که معامله کرده متوجه شده حکم شرعی را یاد کرده و آمده فسخ کرده و غابن قبول نکرده و عقلا او را ملزم کرده اند و شارع هم ردع نفرموده. این از کجا؟ این را چطور می‌شود احراز کرد؟ اگر کسی بگوید ارتكاز سیره و نکته سیره عام است.

گفته ایم که سیره نکته ندارد. سیره عمل است و لفظ که نیست چون بر امام علیه السلام لازم است عمل مردم را اصلاح کند نه فکر مردم را. اگر فکر مردم یک چیزی باشد، به چه دلیل امام علیه السلام باید این فکر را اصلاح بفرماید. چه فرقی هست بین سیر مستحدثه و نکته سیره؟

مضافاً به این که اصلاً عرض کردیم که شما از کجا نکته سیره را در می‌آورید؟

می‌گویید سیره الآن این است.

خوب شاید نکته آن سیره این نبود. شاید آن سیره به خاطر همان شرط ارتكازی بوده و غافل می‌گفته اند این شرط را ندارد و اصلاً در ارتكازش نیست. یقین داشته که معامله لازم است. با توجه به این که معامله لازم است، خودش اقدام می‌کند لذا می‌شود اقدام. کسی که می‌داند معامله لازم است، اقدام به غبن کرده. لذا اصلاً از کجا نکته سیره احراز می‌شود؟ اینها مطالبی است که باید در اصول منقح شود و این شبهه را دارد.

و لکن اگر ما اجماع در مقام داشته باشیم که جاهل به حکم، جاهل به خيار، این هم خيار دارد، در این صورت ما ملتزم می شویم چون اجماع، کاشف از تسالم و سیره هست. چون چطور می شود که یک چیزی سیره نبوده و همه علمایین را فرموده اند، این جور در نمی آید. اما اگر اجماعی نباشد جای این مناقشه هست که خيار غبن برای غافل از حکم و جاهل به حکم خيار اصلا دليل ندارد تا بحث کنیم که فوری است یا غیر فوری؟

هذا تمام الکلام در این فرمایشات شیخ انصاری ره که بحث خيار غبن بود.

خلاصه مختار ما این شد که همان فرمایش علامه ره در تذکره درست است که در سیره عقلا کسی که فهمید، بلافاصله بگویند که استکان چاییت را بگذار! بلافاصله بگویند نمازت را بشکن! یا صبح نشود! اینها را در سیره عقلا اینقدر بالمداقه، خيار فوریت ندارد.

البته بعضی دیدم اشکال کرده اند به شیخ که جناب شیخ! خيار غبن مجرد کلمه فسخت نیست. این باید شاهد بگیرد. باید چهار نفر را پیدا کند که بتواند در محکمه حقیقت را بگیرد. خوب اینها زمان می خواهد. آن مقدار زمانی که متعارف برای شاهد گرفتن و امثال آن لازم است، در آن مقدار از زمان، فوریت ندارد. بلکه مازاد از آن، این که مطالعه کند و پنج یا ده روز فسخت نکند، دليل ندارد و فسخت نافذ نیست به خاطر عموم اوفوا بالعقود و احتیاج به استصحاب هم نیست که کسی اشکال کند، این استصحاب را شما قبول ندارید.

هذا تمام الکلام در خيار غبن.

خيار التأخير

خيار بعدی که مرحوم شیخ شروع میفرماید، خيار تأخیر است. خيار تأخیر این است که می فرماید اگر شخصی عینی را بفروشد و در آن بیع، شرط نکند که نسیئه، مثلاً یک ساعت دیگر برو پولش را بیاورد، نقد فروخته و طرف رفته پولش را بیاورد، می فرماید که تا سه روز اگر آورد که آورد و اگر نیاورد، بایع حق خيار دارد که معامله را فسخت کند. علامه ره در تذکره فرموده «من باع شيئاً و لم یسلمه إلى المشتري و لا قبض الثمن و لا شرط تأخيره و لو ساعة لزم البیع ثلاثة أيام، فإن جاء

المشتري بالثمن في هذه الثلاثة فهو أحقّ بالعين. وإن مضت الثلاثة و لم يأتِ بالثمن تخير البائع بين فسخ العقد و الصبر و المطالبة بالثمن عند علمائنا أجمع» پس خيار تأخير يك شرطش اين است كه نقد بفروشد و مبيع را به مشتری تسليم نکند و ثمن را قبض نکند و شرط تأخير هم نکرده باشد ولو يك ساعت لذا در بيع مؤجل خيار تأخير نیست. اگر شما گفتي كه اين را فروختم به شرط اين كه تا يك ماه پولش را بياوري، ديگر خيار تأخير نداري. او دو يا سه ماه هم نياورد، خيار تأخير ندارد. خوب اين دليلش چيست؟

شيخ ره مي فرمايد يكي اجماعاتي كه حكايت شده. يكي اتفاقاتي است كه تصريح شده. يكي لاضرر. اين با خيار غبن فرق مي كند چون در خيار غبن، غابن، تصرف مي كند تا هر وقت كه فسخ كند. ولي در اينجا اين بايع بيچاره حق ندارد در اين مبيع تصرف كند. پول هم كه گيرش نيامده. بايد حافظ و نگهدار اين مبيع باشد تا كي كه اين آقا پول را بياورد. خوب اين ضرري است. غير از لاضرر و غير از حكايت اجماع و نقل اجماع و غير از اتفاقي كه علما ادعا کرده اند، روايات بر اين مطلب دلالت ميکند. لذا شيخ مي فرمايد از انتصار، از خلاف، از جواهر، از غير اينها نقل اجماع شده، اتفاقي كه تصريح شده به آن در تذکره كه الآن خوانديم عند علمائنا اجمع، و از اين كه صبر كند تا ابد، مظنة ضرر است كه عرض كرديم. غير از اينها الاخبار المستفيضة.

يكي از اين اخبار روايت علي بن يقطين است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ : أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْبَيْعَ وَ لَا يَقْبِضُهُ صَاحِبُهُ وَ لَا يَقْبِضُ الثَّمَنَ قَالَ فَإِنَّ الْأَجَلَ بَيْنَهُمَا ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ فَإِنْ قَبِضَ بَيْعَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَبِيعُ بَيْنَهُمَا .

شخصی يك مبيعی را می فروشد و آن را اقباض نمی كند به مشتری و ثمن را هم قبض نکرده. اين أجل و مدت سه روز است. اگر قبض کرد كه هيچ و اگر قبض نکرد، بيعی بينشان نیست. بيعشان خياری است.

یا روایت اسحاق بن عمار

وَ عَنْهُ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ اشْتَرَى بَيْعًا فَمَضَتْ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَ لَمْ يَجِبْ فَلَا يَبِيعُ لَهُ.

یا روایت ابن حجاج

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: اشْتَرَيْتُ مَحْمِلًا فَأَعْطَيْتُ بَعْضَ ثَمَنِهِ وَ تَرَكْتُهُ عِنْدَ صَاحِبِهِ ثُمَّ احْتَسِبْتُ أَيَّامًا ثُمَّ جِئْتُ إِلَى بَائِعِ الْمَحْمِلِ لِأُخَذَهُ فَقَالَ قَدْ بَعْتُهُ فَصَحَحْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ لَا أَدْعُكَ أَوْ أَقَاضِيكَ فَقَالَ لِي تَرْضَى بِأَبِي بَكْرٍ بْنِ عِيَّاشٍ ، قُلْتُ نَعَمْ فَأَتَيْتُهُ فَقَصَصْنَا عَلَيْهِ قِصَّتَنَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بِقَوْلٍ مَنْ تُرِيدُ أَنْ أَقْضِيَ بَيْنَكُمَا أَوْ بِقَوْلِ صَاحِبِكَ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ قُلْتُ: بِقَوْلِ صَاحِبِي قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ اشْتَرَى شَيْئًا فَجَاءَ بِالثَّمَنِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ إِلَّا فَلَا يَبِيعُ لَهُ .

این روایت ابن حجاج هم این است که می گوید یک باری را خریدم و بعضی از ثمن را دادم و بار را آنجا امانت گذاشتم بعد چند روز گرفتار بودم و حبس شدم و بعد رفتم نزد فروشنده تا بگیرم. گفت فروختم. خندیدم و گفتم یعنی چه که فروختی؟ من رهایت نمی کنم. باید برویم به دادگاه. آن شخص بائع گفت به ابی بکر بن عیاش راضی می شوی؟ گفتم بله. رفتیم نزد او و قصه را نقل کردیم. ابوبکر بن عیاش گفت که دوست داری به قول چه کسی قضاوت کنم؟ به قول صاحب خودت که شیعه هستی یا به قول غیر؟ گفتم به قول صاحبی.

یا روایت دیگر در همین باب

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَشْتَرِي مِنَ الرَّجُلِ الْمَتَاعَ ثُمَّ يَدْعُهُ عِنْدَهُ فَيَقُولُ حَتَّى آتِيكَ بِثَمَنِهِ قَالَ إِنْ جَاءَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ إِلَّا فَلَا يَبِيعُ لَهُ .

مرحوم شیخ ره می فرماید این روایات ظاهرش بطلان بیع است. فلا بیع. نه این که خیار داشته باشد. شیخ ره هم در مبسوط همین را فرموده و فرموده «و إن لم یرتجع بطل البیع»

این روایات ظاهرش همین است منتها همان مطلبی را که ما عرض کردیم، شیخ ره می فرماید درست است که ظاهر این روایات بطلان بیع است اما این که علما از این روایت نفی لزوم فهمیده اند و روایت حمل کرده اند بر خیار، این، این معنا را به ذهن نزدیک می کند. این همان مطلبی است که ما بر آن اصرار داریم که اگر یک روایتی هست که نوع علما یک جوری می فهمند و من بگویم نه، این روایت ظهورش این است، این ظهور نیست چون ظهور یعنی آنی که نوع مردم می فهمند. مثلاً در این که اگر کسی تنخیع کرد، آقای خوئی ره فرموده میتة می شود و حرام می شود، ما گفتیم که آقای خوئی! یک نفر این حرف شما را نزده. از این روایت یا همه کراهت فهمیده اند و یا حرمت تکلیفی فهمیده اند. خوب یعنی چه این فرمایش شما؟ این که شما می فرمایید نهی در معاملات ارشاد به فساد است، این که می فرماید لا تنخع بذیحتک، ارشاد به این است که یعنی ذبیحة ات حرام می شود، خوب این نهی در معاملات ارشاد به فساد است، این را باید عرف بفهمند. این همه علما آمده اند یک نفر این حرف را نزده یا این که بعضی ها آن اوائل گفتند که غسل و نماز، شرط احرام است و کسی که غسل نکنند یا نماز نخوانند، احرامش باطل است، ما عرض کردیم که این روایت که اذا اردت الاحرام فاغتسل، فصل، ... یک سیوطی خوان هم می داند که اینها ظهور دارد در اشتراط. ولی در عین حال فقها قبول نکرده اند و حمل بر استحباب کرده اند. خوب این معنایش این است که پس چنین ظهوری نیست چون این نه معارض دارد و نه مشکلی دارد و نه دلالتش پیچیده است. این چه وجهی دارد که ما بگوییم در ما نحن فیه این غسل و نماز، شرط تحقق احرام و صحت احرام است. یا فرمایش آقای خوئی ره. بلکه عرض کردیم که لو فرضنا که ظهور داشته باشد، دلیل حجیت ظهور، سیره عقلاست و عقلاً کجا به ظهوری که نوع مردم خلاف آن را فهمیده اند، یک کسی گفت که نه این کلمه! ظهور که معمایی نیست. امام علیه السلام که کلام را طوری بیان نمی فرماید که فقط در میان جامعه دو نفر بفهمند. این ظهور دلیل بر حجیت ندارد. در سیره

عقلا ما چطور می توانیم بگوئیم احراز کرده ایم در زمان امام علیه السلام حجیت این ظهور را. شیخ
ره هم در مقام خیال می کنم اشاره به همین مطلب دارد.

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.